

نمود آنہم بگوئے کہ مردمان آن سرزمینها از مرگ خود آگاه
 بودند و از آن تباہ کاری ناگہانی آگہی نداشتند و بچہن
 برای زدن گردنہا سواران خود را فرستادہ ^{۱۰۷۶} _{۱۶۶۵}
 خودش گاہی بتاخت و تاز خاک بیجا پور و گاہی بہ
 یغما می مرز مغول میپرداخت و بہین گونہ روز بروز کار
 بالا گرفتہ با پادشاہ مغول ستیزگی با کرد تا آنکہ اورنگزیب
 براو خشم گرفت و در پی ورا نداختن ریش او شد
 گویند اورنگزیب از شنیدن آنہم و راز
 دستیہای او چنان بخشیم نیامد کہ از یغما می شہر
 سورت و از گرفتن شتیہای مسلمانیکہ بخانہ خدا
 میرفتند و مایہ بد آمدن او از تاراج سورت ہم از آن
 رومی بود کہ ہمہ مسلمانان ہند از آن شہر بگریختہ
 می نشستند چنانکہ آنرا در آن روزہا (باب الملک) می گفتند

با آنهمه سید او که از سیواجی بر مسلمانان رفت
 و خون کیش پرستی او را بگریب را بجوشش آورد باز
 آن بدگمانی که در سرشت او آینهش داشت مانند
 بود که نگذاشت لشکر آراسته تنها بسر کردگی یکی از سپهبدان
 خود بر سر سیواجی نامزد نماید و بیشتر مایه بدولی او
 از آنها این بود که بیشتر آنها پیش از آن دوست
 و نیکوخواه دارا شکوه بودند و او آنها را بفریب و چرب زبانی
 از او برگردانیده رام خود ساخته بود و از آنها نیز که چاکران
 کهن خودتس بودند چونکه بدگمانی خرویه پیوند ناکسل
 بستیش بود دلش بگونه دیگری پاک نبود ازینرو
 راجه جی سنگ را به همراهی دلیرخان بر سر سیواجی
 برگماشت که هر دو با لشکر خود همپای هم کار کنند و
 راجه را فرمود که پس از انجام کار سیواجی به بیجاپور

اورنگزیب پور شاہجہان

بتازو آنگاہ فرزند او راجہ رام سینک را در دربار خود گاہ
 و چنین آشکار نمود کہ دیگر می شایستگی جای پدر او را
 ندارد و در راستی اندیشہ اش این بود کہ چون جی سینک
 فرزند خود را در دربار بہ سینک بخروشی را پیشہماو خود
 نخواہد ساخت و فرزند او گروگان رفتار او خواہد بود
 چون اورنگزیب آن دو سردار را بہ دکن نامزد فرمود
 راجہ جسونت سینک را با شاہزادہ معظم بہ دہلی باز خواہد
 راجہ جی سینک پس از آنکہ با دلیر خان از نربدہ گزشت
 خودی بہ اورنگ آباد رسانیدہ بہرہ اندوز چاکرے
 شاہزادہ معظم شد و از آنجا بی آنکہ بدوشمانی برخورد
 بہ پونہ در رسید و در دم دست بکار شد و ژ پورندہ
 را گرفت و آنرا بہ دلیر خان وگذاشت کہ ستر
 و سرکوب گردان برپا نماید و خودش سینک را در میان

واستان ترکمانان هند

گرفت و دسته‌های لشکر خود را پیش فرستاده
 تا راجا را لگد کوب پای اسبان خود ساخت
 سپرد نمودن سیواجی خود را به راجه
 جی سینک بهادر

سیواجی هنوز بر دریا و خشکی بتاخت و تاراج می
 پرداخت که از جنبشهای جنگجویانه جی سینک آگهی یافت
 و در دم بسوی رای گریشتافت و رانجا همه افسران
 خود را از بهر کجا که بودند به پیشگاه خوانده در باره جنگ
 و آشفتگی با لشکر منول که سردارشان جی سینک
 بود کنکاش نمود

اگر چه در باره هر اسب خوردگی سیواجی در همین جای
 همه پوشته اند مگر اینکه همین یکی که پیش از آن هرگز
 با کسی کنکاش ننموده بود و در اینجا برای آن کار

ہمہ سران لشکر و کشور را پیش خود فراہم ساخت
گواہ بسیار پسندیدہ است کہ بر اسیدگی او باید پیا
بسیار بلندی رسیدہ باشد چنانکہ چون از پایدار
خود نومید شدہ و انت کہ برابری با جی سینک مشت
برورفش زدن است راہ پیک و پیام با راہ
کشاوہ ساخت

چون جی سینک از فریبگی و دستان سیواجی جو
آگاہ بود تخت بفرستادگان او پیش ازین زبان
نذاو کہ اگر سیواجی بہ پیشگاہ آید ز نہار خواہد یافت و
پس از آنکہ بسنجان ایلچی زبان آوری کہ تا پیش
رہوناتہ پنت بود در سادگی و یکرنگی سیواجی و
استوار شد با و فرمود کہ بہ سیواجی بگو کہ تو میر
راجپوت من بتو زبان میدہم کہ اگر سر بفرمان

دستان ترکمانان ہند

نہی جزا نگہ شہنشاہ از ہمہ کنایانت و رکز و وزگاہا
 و پرورش تو نیز بیچگاہ خروہ فروگراشت نماید
 چون سیواجی از زبان فرستادہ خوش چیزہائی
 شنید کہ مایہ و لاسائیش گردید از رای کر بسوی پرتاب
 جنبش نمود و از آنجا برای آنکہ پی را بشکرین خود
 کم کند بسوی جوالی شتافت آنگاہ ناگهان راہ را
 چپ کرد و با چند تن از کوهستان گزشتہ بارود
 جی سینک درآمد و پیغام فرستاد کہ سیواجی را
 آمدہ است (۱۰۷۶ و ۱۶۶۵)

جی سینک یکی از کسان خود را برای پزیرائی او
 بیرون فرستاد و چون نزدیک سہرا پرودہ رسید
 خودش بیرون آمدہ اورا بغلگیری نمود پس از آن
 ستمش را گرفتہ بچادر خودش برو و بدست راست

خوش نشانیہ پایانِ مہربانی و دلجوئی با او پیش آمد
 و ہمہ نوید ہائی را کہ پیش از آن بیساختی ایچی او
 با و داد و بود از سر گرفت و دوبارہ ہمہ را بر زبان آورد
 سیواچی پس از گفتگو ہای بسیار کہ در ہمہ
 فروتنی خود را آشکار می نمود دستوری یافت و در
 چادر ہای خود کہ پیوستہ بسراپردہ چی سینک برایش
 زودہ بودند رفت
 سیواچی
 شب را در آنجا بیاسائید و روز دیگر برای دیدن ولیخان
 کہ بسوز کرد و پورندہ نشسته بود آہنگ آکنومی نمود
 ولیخان تا آن گاہ چندین بار یورش
 بدتر بالا برود و چندین بار سنگامہ ہا با ساخلو و
 بگاہ ہان آنجا بر پا کردہ بود تا چشمش بہ سیواچی
 افتاد بیشتر از کینہ کہ از او برای این در دل داشت

که او را در گفتگوی آشتی انبار نمود و بود با تندی و خشم
بسیار گفت که تا یکی انجامین مردمان و ژر را از تیغ نه
گزارم دست بر نخواهم داشت

سیواجی با پایان آفتگی و شکسته بالی گفت که آنها با
شما برای من پایداری میگردند اکنون همه مانند من
بنده اند و مرا بجز اینکه برشته چاکران شهنشاهی در آیم
دیگر آرزوی نیست و اگر باور نمکنید اینک آنچه بدست
من است بگیرید من بچوشی و خرمی میدهم که بارز و

خود بر رسم

سیواجی این گفت و دسته کلیدی که در آن کلیدهای

همه دژهای او بود پیش نمود

در همین سخن گفتگوی جنگ پایان رسید

پس ازان پیمانی میان شان بدینگونه بسته شد که

سیواجی آنچه از خاک مغول گرفته بازوید و از سسی و دژ استواریکه از بیجاپور گرفته یا آباد نموده بیستش را با خامه رو آنها واکبزار و دو ازوه و کیشش را با فرمان رو آنها و جایه های دیگر که از پیش داشت بنام جایه از سو شهنشاه نگاهدارد و فرزندش سنباچی که در آنگاه پنج ساله یا هشت ساله بود پیشگاه خسروی بیایه چاکری سبزی پنجمار سوار (منصب) پنجماری سر بلند باشد

از اینها گذشته سیواجی درخواستی پیش کرد که اگر چه در آن هنگام چنانکه باید زیر گرفته نشد مگر پس از آن برای دراز دوستی و زود برد گروه مرآت چنان دستاویز رسائی شد که تا بسنوز بر همان کار میکنند و از همین کی پایان پیش بینی و دورانیشی سیواجی پی میتوان بود درخواستش این بود که فرمان بلوکی چند

واستان ترکمانان هند

در بالای گمات از خاک بیجاپور که سالی سالانه اش
باندازه پنج لک (پول آنگاه) باشد بنام (چوتهم) چهارم
و (دیسلمی) ده یک باو بدهند که خودش آن را بازیا
نماید و در گرفتن آن فرمان باندازه خواهشمند بود که
پیشکش چهل لک (پول آرزوها) بگرون گرفت که
سالی سه لک از آن را بدهد تا شماره اش پر شود و
نیز چند هزار تن بر لشکر که باید از روی پیمان بچاگری
آوده سازد بپذیراید

پاره نوشته اند که این خواهش بجای آن بیست و
استوار بود که از بیجاپور گرفته یا بسیا و نهاده خودش
بودند و به شهنشاه و گزاشت که پورندرو سینگر در
شمار آنها بودند

برخی می نگارند که برای کوششها و چاگریهای پدرن
شود

کہ بدر بار پچاپور نمودہ بود و اینہا را نیز از روی فرمانے
گفتہ اند کہ اورنگزیب پس از دیدن آن پیمان نامہ بہ
سیواجی نوشت و گرنہ راستی آن ہنوز دانستہ
نشده زیرا کہ بیشتر نویسندگان میگویند کہ اورنگزیب
آن را نیز یافت و آنچه خود مرا تھان نوشتہ اند چنان
ہست کہ آنرا نیز یافتہ باشد

باری اورنگزیب نامہ درازی بہ سیواجی نوشت
و پس از آنکہ در آن فرمان اورا بپر داشتہ و لو اشہا
شاہنشاهی امیدوار ساختہ چنان وانمود کردہ است کہ
ہمہ بندہای پیمان نامہ را پسند فرمودہ بجز (چوتھم کی
(دیسموکی) و دربارہ آن نیز چنین فرمودہ کہ پزیرن
بستہ باین است کہ در دم بخش یکسالہ چهل لک
را بفرستد و بہرابی جی سینک بہ پچاپور لشکر کشد

داستان ترکنازان هند

از بجا آوردن بند نخستین سخنی در میان نیامده
مگر درین سخنی نیست که در لشکر کشی بسوی بیجاپور
به همراهی راجه جی سینگ کوتاهی نکرد
لشکر کشیدن راجه جی سینگ به
خانک بیجاپور به همراهی سیواجی
راجه جی سینگ سیواجی را که دو هزار سوار و هشت
هزار پیاده بان خود داشت همراه گرفته آهنگ بیجاپور نمود
و تا رسیدند بجائی که علی عاوشاه برای ناور و بالیشان
شکر آلوده نموده بود همه دژهای را که در راه شان
بود بی رنج کارزار گرفتند و در یکدو جنگ که با سرداران
عاوشاهی دست داد و آنها مردانه پایداری نمودند سپاه
مراجه چنان دلیرانه کارزار کردند که آوازه پرولی و آماو
ایشان در شهرهای دور و نزدیک به پیچید چنانکه

چون بگوشش اورنگزیب رسید نشان گرانمایہ بلندپایہ
برای سیواجی فرستادہ پس از آن دو نامہ باو نوشت
کہ در یکی اورا فرخندہ باد گفتہ و در دیگری اورا پامی
خواندہ نوید ہا دادہ بود

از آن نوید ہائی اینکہ پس از گرامی داشتن فرودگا
او اورا دستوری بازگشت بہ دکن خواہد داد
رفتن سیواجی بہ وہلی و گرفتار شدنش
در آن تختگاہ

چون سیواجی در میان آن روز ہائیکہ باجی سینک
بسر برد از گفتگو ہائی او دلش یک گونہ استواری از ہرگز
مغول پیدا کردہ بود پس از خواندن نامہ شہنشاہ آماؤ
رفتن بہ وہلی شد پس رگہونا تہہ منت شاستری را
از پیش بدان پامی تخت فرستاد باین نام کہ بندگا

خسروی را از آمدن او آگهی و بد و ورپروه میخواست که
 او اندیشه چاکران تحت را که درباره او دارند بدست
 آرد آنگاه فرمان فرستاد که همه افسران بزرگ در راه
 گرفتاریم شوند و تا آنها در آنجا گردوشند خودش همه
 دژهای خود را سرکشی نموده در هر یک بند و بست پنج
 روی کار آورده به رای گرد آمد و سه تن از بزرگان
 کاروان خود را بفرماندهی برگزیده با فرزند خود سنباج
 و پانصد سوار گزیده و یک هزار ماولی روانه دلی شد
 (تاریخ ۱۰۷۶ و ۱۶۶۶)

چون بدان پای تحت نزدیک رسید اورنگزیب
 رام سینک پسر جی سنگ را با یکی از افسران خود
 تا بیرون شهر پیشوازش فرستاد
 سیواجی با آن تیزهوشی که داشت باید همانجا بفر

کار رسیدہ و بہ اینکہ بندگان شہنشاہی دربارہ او
 چه در سر دارند بر خورده باشد مگر چنین مینماید کہ از بسکہ
 سرش گرم اندیشہ ہای گوناگون بود بان راہ نیفتا و یا
 آنکہ بدان بر خور و بناگزیر روی خود نیاورد تا ہنگامیکہ
 بدربار شاہی درآمد و پایہ خود را بیش از افسران پتہ
 کہ بسی فرودتر از آن بزرگان دیگر بود ندید و آنجا
 چنان بدش آمد و در گمان افتاد کہ چون از دربار
 بجائی رفت کہ برای او آراستہ کردہ بودند مینا
 شد

پس از آن سیواجی را آگہانیدند کہ شہنشاہ ایستہ
 است کہ آیندہ او را بدربار بخواند
 پارہ نوشتہ اند کہ فرمان فتر اینکہ پسرش بدربار آید و
 خودش در خانہ بماند

دستان ترکنازان بند

سیواجی برای آنکه از دودلی بیرون آید رگه‌ها ته‌منت
 را با گزارش نامه بشه‌نشاہ فرستاد و در آن چیزهایی
 را و انبوه ساخت که مایه آمدن او بی‌پای تحت شده بود
 از آنهایی که پیروی فرمان پادشاهی بود که او

را بی‌پای تحت خوانده بودند

دیگر امید پادشاهی چاکری‌هایی که بسپهبدان و لشکریان
 شاهی نموده بود

دیگر از روی اینکه برشته نوکران خسروی در آید
 دیگر به پشت گرمی نیک اندیشیهایی خوش که در باره
 بندگان والا در دل داشت

سیواجی پس از اینها نگاشته بود که اگر شاه‌نشاہ نمی
 خواهند که او را به شمار چاکران خود در آرد او را و سوار
 که بجای خود برود زیرا که او که به دستان باو و هم‌بسیار

اورنگزیب پور شاہجہان

کہ پروردہ وکن میباشند سازگاری نموده
 اورنگزیب پانچ درستی نداد و دینی آن کوتوال شہر
 را فرمود کہ نگاہبان گروخانہ او بنشانند و بیچکاہ او
 را نگراند بی نگاہبان بیرون رود و مرغ زیرک
 کہ میرمید از دام و باہمہ زیرکی بدام افتاد و اگرچہ پادشاہ
 ہندوستان تا چندین پشت پس از اورنگزیب
 درخانہ مغول ماند مگر چون اندیشہ بر وید او ہائیکہ پس
 از این رخ نمودہ فرو میرود روشن میگردد کہ ہمین
 رفتار اورنگزیب کہ در پیرائی سیواجی آشکار شد
 یکی از مایہ ہای کارگر پرزور افتادون آن خانہ بودہ
 اینرا نیز نمی توان گفت کہ چہ چیز اورنگزیب را بران داشت
 کہ آنکونہ رفتار نمود

بمہ و ہستان نویسان ہند بر سر این کار گفتہ اند کہ

داستان ترکنازان هند

از بسکه درد کیش پرستی داشت و از بت پرستان
 و ناگرویدگان بدش میآید چشم از همه سودهائی که
 از دوستی سیواجی بدست آمدنی بود پوشید و در
 بدر رفتاری با او خودداری نتوانست کرد
 من میگویم اگر این راست است پس آنهمه
 کوششها در دوست ساختن راجگان هند و پیش
 از آن چرا بکار برد و این چگونه درد کیش پرستی
 بود که بایستی همین بجای یکتن هویدا شده باشد
 آنهم پس از آزمونهای بسیار که از مانندگان او
 هر دشمنی را که دوست ساخت از رهبر دوستی
 او بسودهائی بسیار برخوردار شد پس اینگونه رفتار
 انگیزه هیچ چیز نتواند بود بجز بدبختی که هنگام کار دیده مردم
 مینا را خیره میسازد و خرد خروده بین را تیره میگرداند

و اورنگزیب را و امیدارو کہ سنگام باریابی سیواسجے
 پیمانہائی کہ کردہ و نویدہائی کہ دادہ ہمہ را یکبارہ فراموش
 کند پیشکشہائی اورا نگاہ نکند و خود اورا ہاندازہ ناکس و
 فرومایہ انگارو کہ آن پچارہ از زور شرمندی بیاب
 شدہ در پس روہ در باریان رفتہ بہوش بیفتد و
 چون بہ ہوش آید بگوید کہ اکنون کہ مرا اینگونہ خار و
 بی آبرو نمودید بہتر آنست کہ مرا بکشید چہ اگر جان مرا
 میگرفتید ازین رسوائی و بی آبروئی کہ بمن دادید
 خوشترم میآید و پس از آن بی یافتن دستور
 و بی گرفتن فرجامہ پادشاہی کہ بچنان باریافتگان نورا
 میدادند از دربار بیرون رود

گر بختن سیواجی از وہی

چون سیواجی خود را بسہ بند گرفتاری دید افتاد

داستان ترکنازان هند

در پی چاره رهایی و آن کار را بدان شیرینی بانجام رسانید
 که تا روز رستاخیز و همان چاره جوین کشایش دسوار
 بیرون نام آن شیرین است

گویند سخت بیشتر همراهمان خود را به بهانه اینکه بیمار شده
 اند و ستوری گرفته به دکن روانه شان ساخت و چون
 در بند بودین خودش چندان سخت نبود که از خانه
 بیرون نتوانستی رفت و همیشه از آن نبود که هر کجا
 که میرفت یک دسته نگاهبان همراش میرفتند از
 این روی او همیشه بزرگان را بجای خودشان رفته و بدین
 می نمود و سوغات و یادبود نیز برایشان میفرستاد

در آن میان بیمار شده پزشکان هندو را بخواند و به فرموده
 ایشان دواها خورد و اندکی بهبودی هم یافت چنانکه
 برای همین بخشش بسیاری بایشان داد و هر بندوی

کہ درکار بود با ایشان نمود

ہمدران چند روز کہ بیمار بود بفرمان او ہر روز پول
بسیاری با خوانچہ ہا و لودہای شیرینی بزور خانہ
و درہای نمازخانہ ہا و بر سر راہ ہا بہ برہمنان و بنویان
بخش میگردند بدینگونہ کہ خوانچہ ہای شیرینی ہای گوناگون
را تخت پیش خودش میروند و پس از آنکہ یک
نگاہ آنها را میدید بیرون میفرستاد

چون این کار ہر روزہ در چشم نگاہبانان بکنگے پو
شامگاہی خودش با پسرش سنباجی بر دو خوان
یا در دو لودہ دراز کشیدند آنگاہ بالایشان را پیر
پوشانیدند و از آن خانہ بدر بردند بی آنکہ کسی آگہی
یابد و چون رسیدند بیرون وہی آنجا با پسرش
براسبی کہ برای او نگاہ داشتہ بودند دوپشتہ سوا

داستان ترکنازان هند

شده روز دیگر رسیدند به مترا که آنجا چند تن از دوستان
برهمن و یکتن از یاران یکدل او زانش را میدیدند
و چون او را تندرست یافتند بیدار گامیابی او
شادمانی کرده خدایرا سپاس گفتند

سیواجی آنجا فرزند خود را در خانه برهنی که از مراگان
پونه بود سپرد که پس از آن او را به دکن رسانیدند
و خودش بجامه درویشان هند و درآمد و رو براه دکن
نهاد و از آن جامه بیرون نیامد تا آنکه پس از نه ماه

(۱۰۷۸ تا ۱۶۶۶) به رامی گرسید و بازمانده همراهیش
هم همانگونه بجامه کوسائی از راه های گوناگون ره نوردیدند

دکن شده از در یوزگی در تجانها و پرستش گاه های
هند و گزران نموده دیر یا زود بخانه های خویش رسیدند
بگامبازان سیواجی که در دلی بر در خانه او

بودند از آن روی که او از رگزر بیماری از چندین روز از
 شبستان خود بیرون نمیآید و رپی او بلند نشدند تا شامگاه
 روز دیگر و چون بر سر نوکری که بر در خوابگاه او میماند
 رفتند او را در بستر بیماری یافتند و هر چه از او پرسیدند
 نمودند بجز جفنگ پاسخ نمیآید پس پای پیش نهادند
 و بدرون خوابگاه رفته دیدند که جا تر است و بچه نیست
 و تا بخود جنبیدند کار از کار گذشته بود و چون اورنگزیب
 از گریختن او آگاه شد با آنکه بر سر دربار فرمود که من
 میخواستم او را با سرفرازی بسیار دستوری بازگشت
 بر او بوم خودش دهم باز دربار آمدن رام سینگ را
 باین گناه که او را در آن کار یوری نموده بند نمود

مردن شاہجہان

در همان روزها شاہجہان پادشاهی جہان نابودی را

۱۰۷۶
۱۶۶۶ } پدرود گفت

اگرچه اورنگزیب در روزگار گرفتاری او فرموده بود که از در
بالا بیرون نرود مگر چنان کرده بود که او در همانجا آزاد
فرمان میراند و بگونه که دلش میخواست رفتاری نمود
سال مردن شاه جهان فرخنده ترین و سرفراز
ترین سالهای شهریارِ اورنگزیب بود زیرا که او یکبار
از دل واپسی بیرون آمد همه کشورها سیکه زیر فرمان او
بودند در پایان آسایش مانند کنارنگ کشمیر او تبت
کوچک را زیر فرمان او آورد و فرمانهای بنگال او زمین
های زرخیزی که برکناره خاوری دریای بنگال و از کشور
چیتاگانگ بود میفرود و ایلیان پادشاهان دور و نزدیک
بدرگاهش آمدند همچون ایچی پیشوای (مکه) و دیگر شاهزاده
گان تازی و پادشاه زنگ و خان اوزبک و آنکه

میشتر از ہمہ مایہ ناموری روزگارش شد فرستادہ شہر
ایران بود کہ اورا بایک ایچی بلند جایگاہ فرخ دستگاہ
برگروانید و همان مایہ بہم خوردن میان آن ہر دو شہنشاہ
شد زیرا کہ اورنگزیب سرنامہ را کہ بہ شاہ عباس دوم
فرستادہ بود چنین نویسانیدہ بود کہ این نامہ از شہنشاہ
اورنگزیب بفرماندہ ایران برسد

گویند شاہ عباس از دیدن آن سرنامہ چنان بہم برآمد
کہ در دم بجنش شکر فرمان داد و چون اورنگزیب
آگاہ شد کہ سپاہ ایران بہ ترویجی قندہار در رسید
دروا و ہراسان از کردہ خود پشیمان شد و دانست کہ
آن کار از روی نادانی شد پس بیچ چارہ جز آن ندید
کہ مہربانی بسیاری بسرائران خود آشکار نمودہ خوش
آمادہ پیشباز لشکر شاہ شد کہ بناگاہ شاہ عباس